

خروج سوم

در طول تاریخ ایرانزمین، از میان تبعیدها و مهاجرت های مکرر ایرانیان از میهن خود، دو برهه و دو هنگامه ناساز روزگار از اهمیت و برجستگی ویژه ای برخوردار است.

در مرحله نخست به مرور و در طی یکی دو قرن اولیه یورش تازیان بیابانگرد و مسلمان، ایرانیان در گروه ها و دسته های بسیار بسوی از جمله سرزمین هندوستان روی آوردند. مرحله دوم از مهاجرت ایرانیان باز می گردد به دوره معاصر و در سه دهه پیش از این که با تجاوز مجدد تازی پرستان مسلمان در انقلاب اسلامی سال ۵۷، چند میلیون تن موطن و خانه و سرزمین خود را به ناگزیر و دقیقاً به همان دلایل مهاجرت نخستین ترک کردند که غالباً آواره و سرگردان کشورهای اروپا و آمریکا گشتند.

در هر دو مرحله، ایرانیانی که از تهاجم و توحش تازیان و مجاهدین اسلام و سپس آخوندها و آیت الله ها و علما و پاسداران انقلاب اسلامی به تنگ آمده و زندگی و جان و مال و آزادی و شرافت و کرامت انسانی خود را مورد تجاوز می دیدند، به هر طریق ممکن و با پذیرفتن مخاطرات بیشمار از میهن خود گریختند که این روند تا به همین امروز کمابیش تداوم دارد. روشن است که شرح و بسط این حوادث تاریخی و پی آیندهای این رویدادها موضوع این یادداشت کوتاه نیست. بلکه هدف صاحب این قلم جستجوی پاسخی است برای این پرسش که آیا اگر نوبتی هم در کار باشد، اینبار نوبت اسلام فروشان و تازی پرستان نیست که مجبور به ترک ایران شوند؟

هر روز که بر عمر جمهوری اسلامی افزوده می شود و نشانه های اضمحلال و سقوط آن آشکارتر می گردد، این فکر در ذهن بسیاری از ایرانیان میهن پرست شکل می بندد که در فردای فروپاشی حکومت اسلامی چه سرنوشتی برای آخوندها و دینکاران و پاسداران و پایوران و زمامداران این نظام قابل تصور است؟ آیا اگر در آن هنگام شرایطی بوجود آید که قشر و گروه و دسته و جریان و فرقه ای، فضا و زمینه آزاد و مساعدی برای زندگی خود نیابد و ناچار شود ایران را ترک کند، این قشر و قبیله، الزاماً آخوندها و آیت الله ها و دین فروشان و دینکاران نخواهند بود؟

گروهی ساده اندیش را عقیده بر این است که آن دسته از آخوندها و مراجع و اسلام فروشان و بیضه داران اسلام که در جمهوری اسلامی به تجاوزها و جنایت ها و دزدی های این نظام آلوده نیستند را می باید تا انتهای مساجد و حسینیه ها و تکیه ها و مدرسه های مذهبی و حوزه های علمیه عقب راند و از دخالت های آنان در نظام سیاسی کشور ممانعت به عمل آورد. در همین حد! یعنی آخوند و ملا و مفتی، این دشمنان آزادی را آزاد بگذاریم تا کماکان سم تولید کنند، خرافه پیراکنند و مغز فرزندان و جوانان ما را خوراک مارهای دوش خود کنند.

این گروه آرا و نقطه نظرهای خود را ذیل مفهوم « سکولاریسم » صورت بندی می کنند و در نسبت با وضعیت و شرایط سیاسی و اجتماعی امروز ایران تحت حکومت اسلامی، مدینه فاضله ایشان یا دوران حکومت های پهلوی است و یا اگر تبع بلندی داشته باشند و چشم اندازهای فراختری را در نظر بگیرند، حداکثر از مضحکاء سکولاریسم در ترکیه مثال می آورند. تصور ایشان از جامعه سکولار محیطی است که در آن همه نحل و فرق از جمله دشمنان آزادی، آزادند که بازار مکاره ای از اسلام های ناب محمدی براه اندازند به شرط آنکه ظاهر جدایی دین از مذهب را رعایت کنند!

اگر این نحله را ساده اندیش می خوانم نه به این دلیل است که به سکولاریسم و جدایی دین از دولت معتقدند، بلکه از این جهت که ماهیت و سرشت مداخله جو، متجاوز و ستیزنده دینکاران و دکان داران اسلام را در امور معیشت و حقوق و آزادی های مردم که ریشه در آموزه های اسلام و اصول و اعتقادات و تکالیف و قوانین شرع نبی دارد، نادیده می انگارند و همواره با قیاسی مع الفارق تاریخ کلیسا و سرنوشت مسیحیت را در پس از سده های میانه و به دنبال عصر رنسانس ملاک قرار می دهند و آخوندها و آیت الله ها را از جنس کشیش ها و کاردینال ها می پندارند.

آیا خوی وحشی و تجاوزپیشه اسلامیون و آخوندها و آیت الله ها و آموزه های انسان ستیز، زن ستیز و زندگی سوز اسلام با استقرار نظامی سکولار به ناگهان و یک شبه به آزادی خواهی، لیبرالیسم، دموکرات منشی، انسانمداری و محترم شمردن حقوق بشر تغییر ماهیت خواهد داد؟

آنچه در دوران پهلوی شاهدش بودیم همان است که به طعنه می گویند: «سکولاریسم اسلامی». قانون اساسی مشروطه ای که مذهب رسمی حقه جعفری دارد. شورای نگهبانی شامل پنج آخوند گردن کلفت و کینه توز دارد. قانونی که پادشاه دین پناهش وظیفه دارد که بیضه اسلام را در دست بگیرد و محافظت کند. در سطح جامعه هم هرچه بوق و بلندگوست در اختیار آخوندهاست. در مدارس و دانشگاه ها آخوندها تعلیمات دینی و قرآن تدریس می کنند و آموزش زبان عربی هم از دروس اجباری است. در مجلس شورای ملی اش به قرآن سوگند یاد می کنند و قاضی و دادگاه و دادگستری و قوانین حقوقی اش ملعبه دست آخوندها و شریعت اسلامی است. حکومت و نظام سیاسی سکولاری که پادشاهش از یک آخوند بی مقدار مثل ... می ترسید و آخوند گردن کلفتی همچون آیت الله بروجردی آنقدر قدرت داشت که به تقاضای ملاقات شاه جواب رد بدهد و ارادل و اوباشش را در پوشش اجرای مراسم و شعائر مذهبی در تاسوعا و عاشورا گله گله به خیابان بریزد و ابراز قدرت کند. هرگز هم معلوم نشد که این چه گونه جامعه و سیاست و رژیم سکولاری بود که در نهایت به حکومت اسلامی منجر شد؟ صرفاً با تعدادی وزیر و وکیل فکل کراواتی جامعه غیردینی و سیاست سکولار ساخته نمی شود. جامعه ایران جامعه ای اسلامی است، بدین معنا که اسلامیون و دینکاران تاریخاً به پنهانی ترین گوشه هایش تجاوز کرده، در تار و پودش لانه کرده و تمامی راه های تنفسش را در چنگ گرفته اند. بنابراین تنها طریق ممکن جهت رهایی و نجات از شر آخوندها و دینکاران و اسلام فروشان، بیرون ریختن اینان از ایرانزمین، از ایرانشهر و میهن اهورایی ماست.

همگان به این نکته واقفیم که آخوندهای شیعه نخستین بار در عصر شاهان صفوی از جنوب لبنان و منطقه جبل عامل بسوی ایران سرازیر شدند و با زرنگی خاصی نام شهرهای ایران را بر خود نهادند و در کسوت آیت الله خوانساری، آیت الله گلپایگانی، آیت الله بروجردی، آیت الله محلاتی، آیت الله آشتیانی و امثالهم، با خودی خواندن خویش مثل موریانه، مثل موش کور به جویدن ریشه های تمدن ایرانی و سنن و ارزش های فرهنگی جامعه پرداختند. با تولید خرافات و تجاوز به حقوق و آزادی های اجتماعی، با امر به معروف و نهی از منکر، با تکفیر و تهدید و با مغزشویی کودکان، اسباب عقب ماندگی و فقر و پریشانی ملی را فراهم آوردند. ایرانیان در تاریخ کشور خود هرگز دشمنی خانگی و کرمی درونی مانند آخوند را نشناخته بودند و تا مقطع انقلاب اسلامی و تجربه پرهزینه و گرانبار سه دهه حکومت اسلامی، ماهیت مخرب و تبهار آخوند و ملا مفتی بر همگان آشکار نشده بود.

دکتر اسماعیل نوری علا در نوشتاری با عنوان «ارتباط تاریخی ایران با جنوب لبنان»* می نویسد:

«آخوندهای عرب امامی جبل عاملی در واقع با کردار نابخردانه خود ایران را در سراسیمه سقوطی هولناک و طولانی افکنده بود که می توانست به تجزیه ایران منجر شود. و وقتی «شاه / سلطان / ملا» حسین تاج خود را در سینی نهاد و گریان گریان آن را تقدیم محمود افغان کرد، لشگریان محمود در سراسر اصفهان نخست به دنبال «علماء» شیعه امامی می گشتند تا انتقام سخت گیری ها و خشک مذهبی های آنان را بگیرند. و نخستین گروهی نیز که از پیش و پس سقوط اصفهان این شهر را ترک کرده و به راه عتبات (و احتمالاً جبل عامل) پای گریز نهادند همین «علماء» بودند.

پراکنده شدن آخوندها از اصفهان در دو موج انجام گرفت: یکی در دوران محاصره اصفهان بوسیله افغان ها و یکی هم در دوران نادرشاه افشار و اصلاحات مذهبی ضد آخوند ناتمام او. موج اول مقصدی داشت به نام عتبات عالیات اما روند موج دوم موجب پراکندگی علمای اواخر عهد صفوی در سراسر ایران شد.»

از این داده های تاریخی نتیجه می گیریم که فکر بیرون ریختن آخوندها از ایران و رهایی از نکبت وجود علما در میان پیشینیان و پدران ما وجود داشته است و صرفاً دغدغه زمان ما نیست. پس آیا امروز وظیفه ما ایرانیان نیست که کار ناتمام نادرشاه افشار را به سرانجام رسانده و یکبار برای همیشه از وجود بی وجود و خفت بار آخوندها و علما آسوده گردیم؟

مدتی پیش از این در خبرها آمده بود که دو قلاده از اسلام فروشان به نام های محسن کدیور و حسن یوسفی اشکوری به بهانه های مختلف از ایران خارج شده اند. ما ایرانیان از این بابت بسیار خوشحالیم و در هر صورت از مهاجرت آخوندها و عمامه داران به هر جهنم دره ای با خشنودی استقبال می کنیم.

حتا پیشنهاد مشخصی هم داریم: همانگونه که همگان اطلاع دارند تمامی سرمایه گذاری ها در جنوب لبنان و شهرهای بعلبک و صور و صیدا توسط رژیم اسلامی انجام گرفته است. از سوی جمهوری اسلامی میلیون ها دلار صرف ساختن مجتمع های مسکونی، بیمارستان ها، مدرسه ها، کارخانه ها، پل ها، جاده ها، پادگان های نظامی برای تروریست های حزب الله و دیگر تأسیسات و سازه های زیربنایی گردیده است. کلیه سلاح های سبک و سنگین حزب الله را حکومت اسلامی تأمین کرده و همانطور که به درستی گفته اند، حزب الله دست دراز جمهوری اسلامی در مرزهای کشور اسرائیل است.

بنابر همین واقعیت هاست که آخوندها می بایست جنوب لبنان را هم به دلیل علاقه به سرزمین آبا و اجدادی خود که امری طبیعی است و هم به دلیل سرمایه گذاری های هنگفت، ملک و خانه و وطن خود دانسته و در صورت ضرورت که دیر یا زود فرا خواهد رسید به آن مکان کوچ کنند و در عوض اینکه مثل ترسوها با بیش از هزار کیلومتر فاصله از مرزهای اسرائیل عریده مرگ بر اسرائیل سر دهند، از نزدیک و رودررو با قوم یهود بایستند و همپای تروریست های تربیت شده و تعلیم دیده خود با صهیونیست ها بجنگند! آخوندها چهارده قرن است که نفرت و کینهء الله و اسلام و پیامبر اسلام از این قوم را حمل و نمایندگی می کنند.) درهء بعلبک نیز زمین حاصل خیزی است که هرساله شیعیان علی صدها تن حشیش تولید می کنند و میلیون ها دلار درآمد دارند. این مورد نیز زمینهء مناسبی است که برای سرمایه گذاری در دوران بازنشستگی آخوندها پیشنهاد می شود.

به خوبی می دانیم که دین بدون دینکار و تبعاً اسلام بدون آخوند قابل تصور نیست. بنابر این اگر روزی از شر و شرارت های آخوندها و آیت الله ها و مافیای روحانیت نجات یابیم، بدون تردید پس از گذشت یکی دو نسل بساط اسلام و پلیدی ها و زشتی هایش نیز از میهن اهورایی ما برچیده خواهد شد.

سرنوشت ایران و اسلام از دو حال خارج نیست: یا ما ایرانیان هرگز توان و نیرو و همت و حمیت برانداختن نظام نکبت الهی را نخواهیم یافت و حکومت سنگسار اسلامی هزارسال دوام خواهد آورد و یا اگر روزی روزگاری بتوانیم این تحفهء الهی را سرنگون سازیم، یقین بدانید که آنوقت هر گفتاری که زوزهء اسلام اسلام سر دهد دهانش را با سرب پر خواهیم کرد.

siamakmehr@yahoo.com

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>